



9960555555555555



همیشه ثروتمند بمان  
نیره قاسمی زادیان

نام کتاب: همیشه ثروتمند بمان  
نویسنده: نیره قاسمی زادیان  
طراح گرافیک: محمد حسین مؤیدی  
کاری از: مرکز تخصصی نماز ستاد اقامه نماز  
ناشر: مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی ستاد اقامه نماز  
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۳۲۰۰۰ ریال  
شابک: ۹۶۴-۹۶۸-۹۱-۴  
چاپ و صحافی: نگارش امروز  
مراکز پخش:  
۱. تهران، میدان فلسطین، انتشارات ستاد اقامه نماز  
تلفن: ۸۸۱۹۰۰۵۹-۸۸۱۹۶۶۶۶  
۲. دفاتر ستاد اقامه نماز سراسر کشور



ستاد اقامه نماز  
مرکز تخصصی نماز

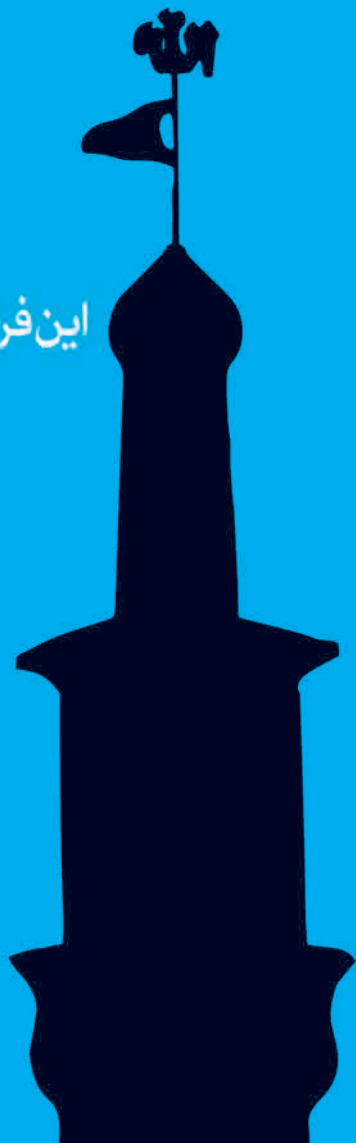
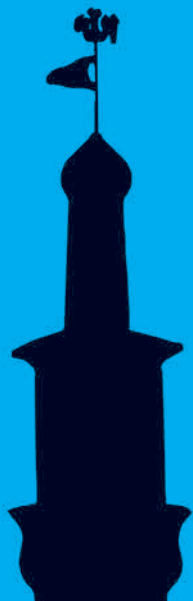


## فهرست

این فرشته غریبه نیست	۷
بهترین وکیل را می شناسی	۱۱
پیشانی ات سفید است	۱۵
تمام دنیا مال تو	۱۹
ثانیه‌ها یک قلوبه دنیا می آیند	۲۳
جای یک چیز مهم هنوز خالی است	۲۷
حرکت، برکت می آورد	۳۱
خصوصی ترین ملاقات	۳۵
در این بسته باز شده است	۳۹
ستون هایی که محکم اند	۴۳
سرعت غیر مجاز	۴۷
صلی دارد رنگ می زند	۵۱
کلاغ‌ها، طاووس شوید	۵۵
مرزها حرف می زنند	۵۹
همیشه ثروتمند بمان	۶۳
یک آدم به علاوه چند چیز	۶۷
یک علامت پررنگ	۷۱



این فرشته غریبه نیست



صدایش بلند است؛ آن قدر بلند که حتی آنهایی که در تمام زندگی‌شان صدایی نشنیده‌اند آن را خوب می‌شنوند و آنهایی که همیشه می‌شنیده‌اند، جز آن هیچ صدای دیگری را نمی‌شنوند. هیچ کس یادش نیست چه کار می‌کرده که حالا باید بقیه‌اش را انجام دهد. زبان‌ها، همه از کار می‌افتند و چشم‌ها دور سرگردانی می‌چرخند.

بعد از صدا، کوه‌ها مثل پنبه‌های زده می‌شود، به آسمان بی‌نهایت، شکاف‌های عمیق می‌خورد و ناگهان تجارت‌خانه دنیا تعطیل می‌شود.

این خبر را سال‌هاست معتبرترین شبکه‌های آسمانی، به اهل

زمین مخابره کرده‌اند: در روزی که زیاد دور نیست، صدایی بلند، تمام شرق و غرب عالم را پر می‌کند که: دنیا، به خط پایان مسابقه رسیده‌ای، بایست! اما تا آمدن آن لحظهٔ پرماجرا، هر روز صدایی در گوش کوچه‌ها و خیابان‌ها و خانه‌ها می‌پیچد تا ندای فرشته حق، برایتان غریبه نباشد. هرکس از اهل قبله، صدای مؤذنی را بشنود و به یاد روز حشر، آن را پاسخ دهد، در روزی که تنهایی بیشتر از هر وقت دیگری جلوه می‌کند، با او به لطف و مدارا رفتار خواهد شد .

اهل ایمان، زمین ثانیه‌به‌ثانیه، به قیامت نزدیک‌تر می‌شود؛ «قد قامت» نمازهایتان را با صدای اذان برپا کنید.





بهترین وکیل رومی شناسی؟



دلت می خواهد یک وکیل حرفه‌ای داشته باشی که بتوانی همه کارهای ریز و درشتت را با خیال راحت به او بسپاری؟ وکیلی که از کارش مطمئن باشی و به تو قول دهد همیشه هوای زندگی‌ات را داشته باشد و فقط به درد گرفتن حق و حقوق و گره‌های کور زندگی‌ات نخورد. کسی که همیشه باشد؛ شب، روز، زمستان، تابستان، سفر، توی خانه، اداره، مدرسه... اصلاً خودش بلد باشد همه کارها را جفت‌وجور کند و از همراه اول هم همراه‌تر باشد. ولی تو کدام وکیلی را می‌شناسی که این‌طور برایت دلسوزی کند و بابت همه خرده فرمایش‌هایت چک سفیدامضا از تو نخواهد؟

جز یک کسی که خودش گفته وکیل درجه اول همه آدم‌هایی است که از او کمک می‌خواهند. چند لحظه چشم‌هایت را به روی همه چیز ببندد. صدایی را در ملکوت وجودت می‌شنوی که می‌گوید:

بنده من، مرا عبادت کن تا دلت را از بی‌نیازی پر کنم؛ تا کارهایت را به خودت واگذار نکنم؛ تا دلت از گرفتاری‌های دنیا پر نشود. اگر رویت را از خانه من برگردانی یعنی داری نشان می‌دهی که به من نیازی نداری! آن وقت من هم کارهایت را به خودت می‌سپارم. بین این دست‌های کوچک از پس این همه نیاز و کار برمی‌آیند!





پیشانی‌ات سفید است

وقتی کنار همسایه مهمی زندگی کنی، بخواهی نخواهی تو هم رنگ و بوی اهمیت می‌گیری. اصلاً تو و خانها را با همان همسایه می‌شناسند و حتی بعضی وقتها به جای نشانی تو، نشانی او را می‌دهند.

قدت بلند باشد یا کوتاه ، پیشانیات بزرگ باشد یا کوچک، روزگار بختت سفید باشد یا خاکستری، پیشانیات بلند و بالاست. بالاتر از قلب صنوبری‌ات، ریه‌ها و کبدت، بالاتر از پاهایی که روی زمین راه می‌روند، و دست‌هایی که کارهایت را جفت‌وجور می‌کنند. بلندتر از چشم‌هایی که دنیا را رنگی نشانت می‌دهند و بالاتر از گوش‌هایی که انگار، دروازه‌های

اصلی شنیدنت هستند! این بالا بلند از همان روزهای اول، همسایه دیوار به دیوار عقل شده است و کنار آن، دو تا سرباز محافظ، گوش به زنگ ایستاده‌اند. عقلی که توی آدم را یک سر و گردن از بقیه بالاتر برده، به پیشانی‌ات، برچسب اعتبار زده و آن را سفید کرده است!

به حکم همین جناب همسایه اگر می‌خواهی برای همیشه عزیز باشی، متواضع باش.

اگر هر روز بلندترین نقطه بدن‌ت را در برابر بلندمرتبه‌ترین، روی زمین بگذاری، گوش‌های ایمانت - آن دروازه‌های اصلی شنیدن - باز می‌شود و همه چیز را بهتر می‌شنوی، می‌بینی و می‌فهمی....





تمام دنیا مال تو



بعضی چیزها را نداشته باشی، آب از آب تکان نمی‌خورد. بعضی چیزها هم آن قدر اضافی و بی‌خاصیت هستند که آدم دلش می‌خواهد اصلاً آنها را نداشته باشد؛ ولی خیلی چیزها ضروری است. تمام دنیا هم که مال تو باشد، هیچ چیز جای خالی یک تکیه‌گاه امن و همیشگی را پر نمی‌کند.

به خانه عنکبوت نگاه کن. چیزی از هنر و زیبایی کم ندارد و یک تار تمام عیار، برای زندگی عنکبوتی است، اما با یک باد چیزی از آن باقی نمی‌ماند؛ چون سست است و پشتوانه‌ای ندارد.

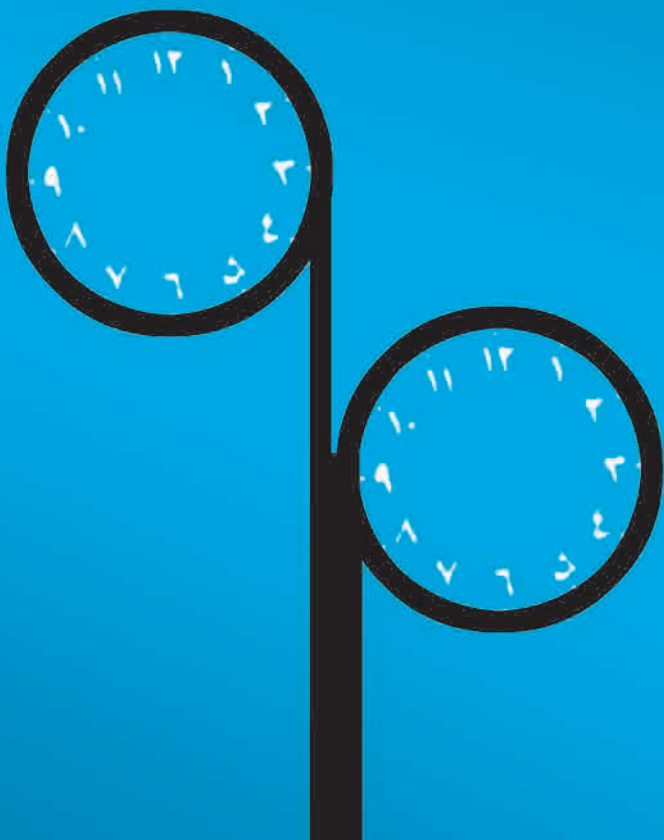
خانه، باد، زندگی، دام، طوفان، پناه، صید، امتحان... ذهنت در تور هر کدام از این واژه‌ها که به دام بیفتند، خاطره‌های

ترش و شیرین و امتحان‌های شبانه‌روزی زندگی را برایت تازه می‌کند. برای کمر خم نکردن زیر بارهای سنگین، باید به کسی، چیزی، تکیه کرد. به یک پناه امن که همیشه بشود روی بودنش حساب کرد.

در یک فراخوان سراسری به همه دست و دلهایی که رو به قبله دارند، گفته شده برای در امان بودن از آفتاب سوزان روزگار و طوفان‌های سرد و سخت زندگی، برای جاودانه شدن لحظه‌های پرآرامش از نیروی نماز، کمک بگیرید؛ یعنی این مؤدب ایستادن‌ها، این خم و راست شدن‌ها یک روح بزرگ و قدردمند دارد که می‌تواند دست هرکسی را که از او کمک بخواهد، محکم بگیرد؛ و مگر نه اینکه هیچ‌کس، تا خودش چیزی را نداشته باشد، نمی‌تواند به دیگران بدهد.



ثانیه‌های یک‌قلوبه دنیا می‌آیند



تا حالا خبر چند تولد را شنیده‌ای؟ شناسنامه‌ات از آمدن و رفتن چند سال از عمرت، خبر می‌دهند؟ چه کارهایی در کارنامه‌ات، ثبت شده است؟

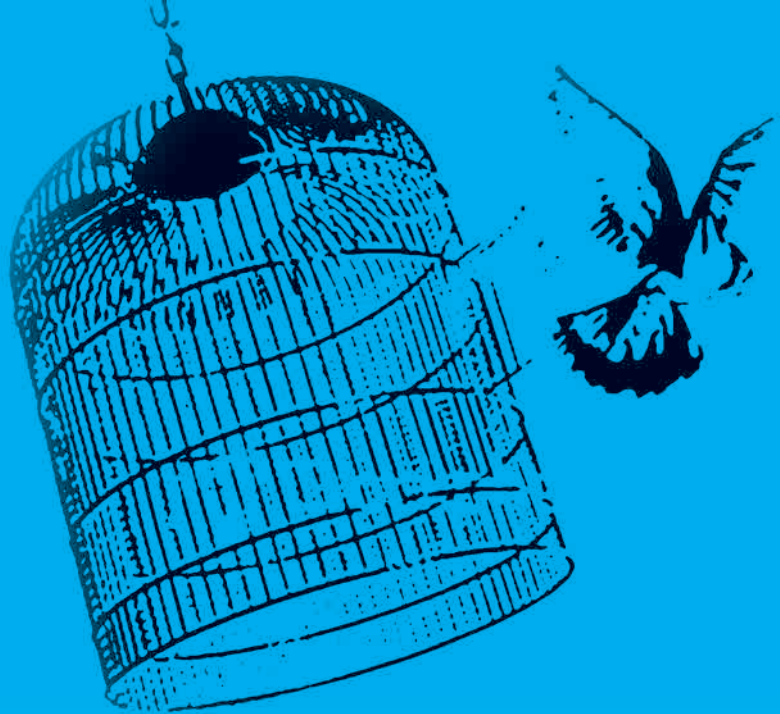
خبرها، فصل‌ها، کارها، آدم‌ها پشت سر هم می‌آیند و می‌روند؛ اما سرانگشت‌هایشان درست مثل دوقلوهای همسان با هم فرق دارد. بهار امسال هرچند بهار است، اما بهار پارسال نیست. جمعۀ این هفته اگرچه بعد از پنج‌شنبه آمده، اما از جمعۀ هفته بعد، هفت روز بزرگ‌تر است.

این مثال‌ها می‌گویند دنیا لحظه‌به‌لحظه دارد جلو می‌رود. هیچ روزی، شبیه روز دیگر نیست، و ثانیه‌ها همیشه یک‌قلو

به دنیا می‌آیند. وقتی زمان مدام رو به جلو می‌دود، پس هر کاری در ثانیه‌هایی که تازه به دنیا می‌آیند، انجام می‌شود. جسم ما، جسم نماز را تکرار می‌کند: قیام و رکوع و سجده و قنوت‌هایش را... اما روح تشنه و گرسنه ما، در هر وعده، نماز مخصوص همان لحظه را نوش جان می‌کند. نمازهایی که یک عمر خوانده‌ایم و برچسب تکرار به پیشانی‌شان زده‌ایم، فقط در ظاهر مثل هم است؛ اما هر کدام در ثانیه‌ای که مخصوص خودش بوده خوانده شده، لحظه‌ای که می‌رود و هیچ‌وقت بر نمی‌گردد. ثانیه‌ای که شاید پرعش‌ترین لحظه‌های عمر یک روح خدایی باشد.







جای یک چیز مهم، هنوز خالی است

گاهی دنیا با همه بزرگی‌اش تنگ می‌شود. می‌روی پارک، کافی‌شاپ، خانه آنهایی که برایشان عزیزی و تو هم دوستشان داری؛ ولی باز حس می‌کنی جای یک چیز مهم، هنوز خالی است، یک خانه امن‌تر، یک آرامش غلیظ‌تر. اصلاً دوست داری بروی بالا، آن قدر بالا که چند متری از زمین فاصله بگیری تا بتوانی همه جا را خوب نگاه کنی. شاید جای گمشده‌ات را در آن نقطه از زندگی پیدا کردی و حال گرفته‌ات روبه‌راه شد. دوباره پلک می‌زنی و پرده می‌اندازی روی تمام دل‌تنگی‌هایت؛ اما آن جای خالی بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود. فکر می‌کنی دلت هوایی شده؛ اما نه؛ یک دلیل مهم، پشت کوه احساسات محکم ایستاده است؛ اینکه دل تو خانه ندارد؛ جایی که بتواند در آن آرام بگیرد. صدایی که آن را می‌شناسی و نمی‌شناسی می‌گوید: خانه دل تو، جایی آن طرف زندگی است. خانه‌ای که هیچ پرده‌ای ندارد و هیچ حجابی در آن تعریف نشده؛ بزرگ است به وسعت همه

آنهایی که دوست داری مهمان تو باشند. جایی که تابه حال آن را از نزدیک ندیده ای و فقط می دانی از چیزهایی ساخته شده که خودِ تو با فکر و زبان و دست‌ها و قدم‌هایت می فرستی. برای اینکه خانه‌ات همان چیزی باشد که تو می خواهی، برای فرشته‌هایی که مأمور ساختن آن شده‌اند، مصالح خوبی بفرست. همه ما گاهی دلتنگ زندگی در آن خانه دوست‌داشتنی می شویم؛ حتی بعضی وقت‌ها که می خواهیم دل‌گرفتنی‌هایمان را در پارک‌ها، کافی‌شاپ‌ها و خانه این دوست و آن آشنا باز کنیم.

با هر نمازی که می خوانی، با هر پایی که روی دلت می گذاری، داری خشت‌خشت خانه‌ات را زودتر و محکم‌تر روی هم می چینی. می دانی که خانه‌ها و قصرهای زیبای بهشتی را هم به بها می دهند نه به بهانه؛ هرچند بهای آن، کارهای کوچک من و تو باشد.



حرکت، برکت می آورد



وقتی توی جاده‌ای و ماشین‌ها با سرعت از کنارت رد می‌شوند، بیشتر از همیشه حس حرکت و سبقت را داری؛ اما در این دنیا همه چیز در حرکت است و با حرکت رو به جلو می‌رود. ماشین‌ها، قطارها و هواپیماها حتی وقتی خاموش‌اند و راه نمی‌روند، روی زمینی سوارند که یک لحظه از حرکت نمی‌ایستد و با زمین، مدام به دور خورشید می‌گردند. همه چیز حرکت می‌کند، چون بی‌قرار است و بی‌قراری و سکون هیچ‌وقت با هم جور در نمی‌آید.

نم‌از هم سرتاسر حرکت است؛ هرچند قد و قامتت رو به علامت کعبه که می‌ایستد کوچک‌ترین انحرافی به این طرف

و آن طرف غیرمجاز است؛ اما دست‌هایت حرکت می‌کند به سمت بالا تا تسلیم شدنش را نشان دهد. بعد زبانت به حرکت درمی‌آید و همان چیزهایی را می‌خواهد که گفته‌اند بخوابید. کمرت خم می‌شود؛ سرت حرکت می‌کند تا به خاک برسد و به تمام کوچکی‌اش اقرار کند. قامتت بلند می‌شود؛ باز به خاک می‌افتد و... تا آن لحظه‌ای که به سلام نماز می‌رسد، یک لحظه از حرکت نمی‌ایستد؛ باینکه قدمی از سر جایش تکان نخورده است. این بار دلت را می‌بینی که از سر و دست و پایت سبقت گرفته و تنها و بی‌قرار، به سمت آرامشی پربرکت حرکت می‌کند.





خصوصی ترین ملاقات



وقتی با کسی که خیلی در حقت خوبی کرده و اصلاً همه عمرت را مدیون او هستی، قول و قرار مهمی می‌گذاری بی‌آنکه خودت بفهمی از ساعت‌ها قبل به لباسی که می‌خواهی بپوشی فکر می‌کنی؛ به حرف‌هایی که تصمیم داری بزنی... اصلاً نمی‌توانی بی‌خیال ماجرا باشی. نزدیک‌های قرار هم که می‌شود قلبت در قفس کوچک سینه‌ات، بال‌بال می‌زند.

یک بار دیگر همه حرف‌هایت را از اول مرور می‌کنی؛ کارهایت را زیرورو می‌کنی که حتماً چند دقیقه قبل از قرار آنجا باشی تا نشان دهی چقدر این ملاقات برایت مهم است

و حاضر نیستی یک دقیقه آن را هم از دست بدهی. حواست را خوب جمع می‌کنی؛ ولی باز هم نگرانی نکنند دسته‌گل به آب دهی و دیگر قبول نکنند با تو خصوصی حرف بزند و بهانه بیاورد که وقت ندارم و سرم زیادی شلوغ است...

اصلاً این خاصیت همه قرارهای مهم است. حالا به من و تو اجازه داده‌اند، هر روز با کسی که واقعاً مهم است، یک ملاقات خصوصی داشته باشیم. با کسی که همه زندگی‌مان در دست اوست. کسی که هیچ کدامان را برای خواستن کوچک‌ترین آرزوها سرزنش نمی‌کند. کسی که همیشه هست، همه چیز دارد و سخاوتش مثال‌زدنی است... او فقط هفده دقیقه می‌خواهد به همان زبانی که او گفته، با همان حرف‌هایی که خودش گفته، به او بگوییم. دست‌های کوچک و خالی من! در برابر بزرگ‌ترین عظمت بالا بیایید.

این هفده رکعت نشانه تسلیم بودن است. علامت اینکه من در برابر بزرگ‌ترین بزرگ با این قد کوچک، قد علم نکرده‌ام و هنوز یک مسلمانم.



در این بسته باز شده است



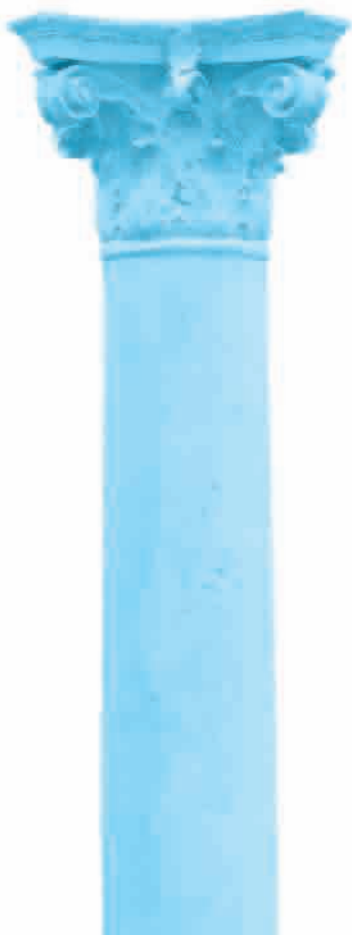
تا حالا شده برای کسی جعبه هدیه‌ای بفرستی و او پس بدهد؟  
حس تلخ و شوری است.  
بعد در جعبه را باز کنی تا بفهمی ماجرا از کجا آب می‌خورد؟  
شاید معلوم شود چرا دست رد به سینه‌ات زده! نکند هدیه  
ات نقصی داشته؟ شاید در شأن او نبوده؟ شاید هم دوست  
نداشته و خوشش نیامده!  
دلت هزار راه می‌رود؛ بعد در جعبه ای را که خودت مهروموم  
کرده‌ای باز می‌کنی؛ اما فقط خالی جعبه را می‌بینی و هیچ چیز  
دیگر. همه‌جای آن را زیرورو می‌کنی؛ با همه توانی که داری  
تکانش می‌دهی. می‌بینی برایت یک پیغام گذاشته؛ نفست

کمی بالا می‌آید؛ اما پیام را که می‌بیند دوباره حبس می‌شود: در این بسته قبلاً باز شده است. من چیزی دریافت نکرده‌ام. بیشتر دلت می‌سوزد. به یاد دلخوشی‌هایت می‌افتم. فکر می‌کردی چقدر با این هدیهٔ عزیز می‌شوی. هیچ‌کس نداند خودت که می‌دانی هدیهٔ تو خالی، معنی خوبی ندارد. نماز بدون توجه، درست مثل همان هدیه، هنوز به آسمان اول نرسیده برگشت می‌خورد به سمت صاحبش و بعد که پرده‌ها کنار می‌رود، پرونده‌هایی هست که از پوستهٔ نمازهای بدون مغز پر شده است؛ با مٌهری که روی آن حک شده: او هیچ نمازی در پرونده‌اش ندارد.





ستون‌هایی که محکم‌اند



زمین‌های خوب، همیشه بهترین نقشه‌ها را می‌خواهند. زمین مرغوبی داری و دلت می‌خواهد بهترین نقشه را روی آن پیاده کنی. به اندازه‌ای که دلت قرص شود مشورت می‌کنی. چند وقتی می‌دوی تا مهندسی را پیدا کنی که کارش حرف نداشته باشد و زمینت را مثل طلا قیمتی کند.

بالاخره پیدایش می‌کنی و می‌روی دفترش. عرض و طول ساختمان و دمودستگاه آن تو را می‌گیرد. نفست راحت بالا می‌آید: جای خوبی آمده‌ام؛ طرف برای خودش کسی است. جناب مهندس هنوز لب تر نکرده، فوری می‌گویی: ریش و قیچی دست خودت.

او می‌گوید این ساختمان یک ستون پایه می‌خواهد که وزن کار، روی آن سوار شود. بدون اینکه تردید کنی، بدون اینکه بررسی چرا یک ستون و دو تا نه؟! حرفش را روی چشم‌هایت می‌گذاری چون می‌دانی او کاربلد است.

مهندس همه عالم، برای ساختمان زندگی آدم‌ها یک ستون محکم طراحی کرده و گفته اگر این ستون نباشد بنای دنیایشان سست می‌شود و در زلزله‌های روزگار، فرو می‌ریزد. مصالح ستون را من می‌دهم، شما فقط بجا و خوب از آن استفاده کنید. شاید هنوز باور نکرده‌ایم او کاربلد تمام کاربلدهای دنیاست والا هیچ وقت به ستون دینمان - نماز - کلنگ بی‌خیالی نمی‌زدیم.



## سرعت غیر مجاز



وقتی هنوز رانندگی یاد نگرفته‌ای سرعت بالا برایت غیرمجاز است. مرد و زن، پیر و جوان هم فرقی ندارد. باید چم‌وخم کار دستت بیاید؛ دست‌فرمانت را سفت کنی؛ جاده و خیابان‌ها و راهت را خوب بشناسی والا ممکن است هنوز راه زیادی را نرفته وسیله‌ات را از دست بدهی و خودت هم درمانده شوی. گاهی هم وسیله می‌ماند و جان‌ت می‌رود.

عجله نکن! دین اسلام، دین محکم و آرامی است. تو هم با نرمی وارد آن شو. با فرمان تکلیف، خودت را مجبور به رعایت همهٔ قانون‌های مستحب نکن؛ ممکن است ترمز دلت یک دفعه ببرد؛ قصهٔ همان راننده تازه کار عشقِ سرعت، برای تو هم تکرار شود.







صدایی دارد زنگ می‌زند

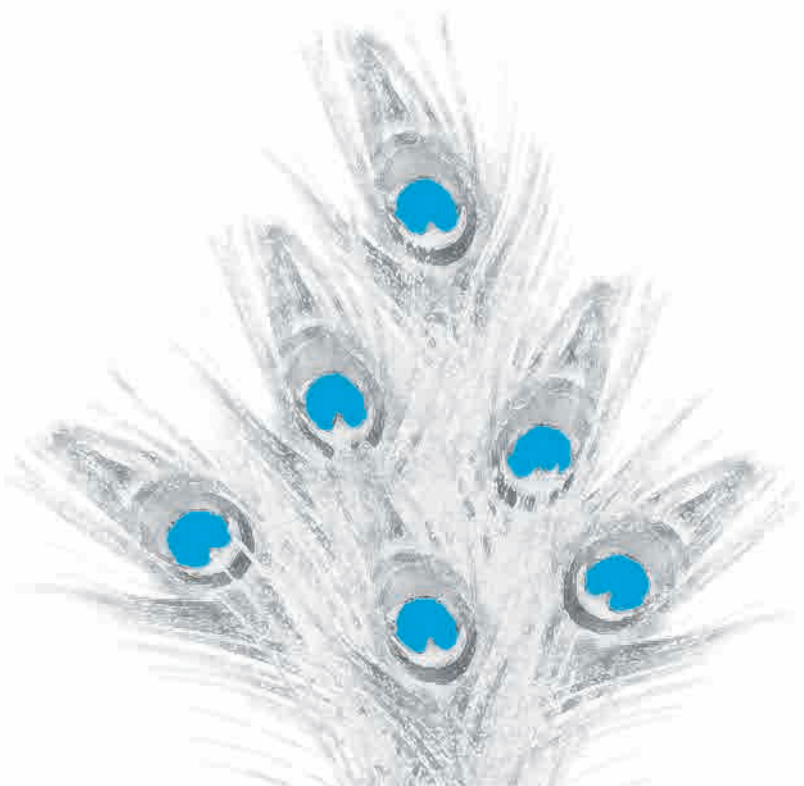
وقتی می‌خواهی صدای تلفن همراهت را نشنوی دکمه بی‌صدایش را محکم فشار می‌دهی. وقتی دوست نداری صدای دیگران را بشنوی دست به دامن گوشی هدفون می‌شوی یا اصلاً می‌گذاری و می‌روی.

صدای تلویزیون، رادیو، ماشین‌ها و... همه را می‌توان نشنید؛ اما صدایی هست که همیشه با ماست. صدایی که از درون به ما زنگ می‌زند و بی‌صدا حرف‌هایش را می‌زند؛ حرف‌هایی

ساده و معمولی، حرف‌های بزرگ و توپُر، همه‌جا بی‌صدا می‌آید دنبالمان. آن صدا همی—شه دوست دارد با ما حرف بزند؛ حتی توی شلوغی‌ها؛ اما وقتی خط دل‌ها مشغول باشد، صبورانه پشت خط می‌ماند تا ما را از تک‌وتنها بودن بیرون بیاورد و خواندن یک‌صدای سرود نیایش را به ما یاد بدهد؛ اما گاهی آن‌قدر خط را اشغال نگه می‌داریم که مطمئن می‌شود باید سکوت کند و دیگر به ما زنگ نزند.



کلاغها! طاووس شوید



یک دسته بالای درخت بودند و صدای قارقارشان همه‌جا را پر کرده بود. چند تایی هم روی زمین نشسته بودند و با عجله به دنبال دانه می‌گشتند.

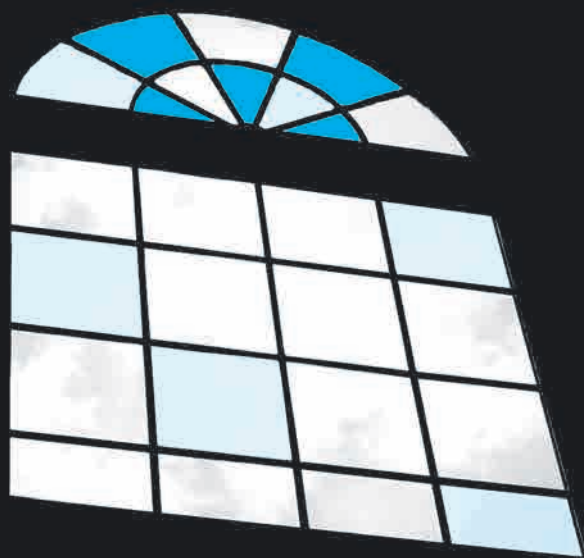
نه اینکه سیاه بودند و صدایشان دل‌نشین نبود، نه؛ فقط تند زدن نوک‌هایشان به زمین آنها را انگشت‌نما کرد برای کسی که نمازش را تندتند می‌خواند.

مثل کلاغ هم می‌شود تند و باعجله راه رفت و زندگی کرد؛ ولی راه رفتن پر از آرامش طاووس تابلویی است که برای همیشه در قاب ذهن‌های ما ماند.

کسی که نمازش بوی عطر آرامش می‌دهد، مثل باز شدن چتر رنگارنگ طاووس دل‌نشین است. هر چند کلاغ‌ها، هیچ‌وقت طاووس نمی‌شوند؛ اما آدم‌ها می‌توانند نمازهای کلاغی‌شان را طاووسی کنند.





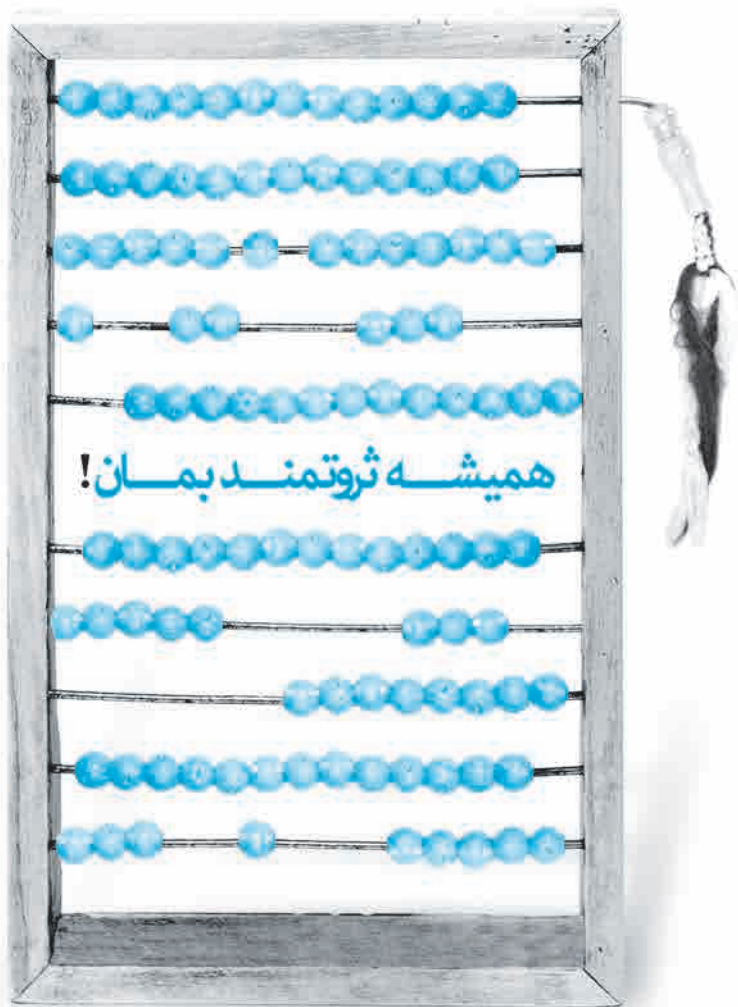


مرزها حرف می زنند

همیشه اسم مرز که می‌آید اولین چیزی که در ذهن‌ها ساخته می‌شود، جدایی است؛ یعنی چیزی یا جایی از چیز دیگر یا جای دیگر جدا شده است. دیگر فرقی نمی‌کند این جدایی با خط قرمز باشد یا سیم‌خاردار و یا دیوارهای بلند و کوتاه. بعضی وقت‌ها بین مرز زمینی کشورها سیم‌خاردار می‌کشند؛ یعنی ورود به این محدوده بدون مجوز ممنوع. گاهی کنار بعضی راه‌ها نوار زردی می‌کشند که روی تمام آن

نوشته شده علامت خطر. دور بعضی کارها هم یک خط قرمز پررنگ کشیده می‌شود؛ یعنی نتیجه از اول روشن است و نیاز به تجربه ندارد؛ مثل خاموش کردن چراغی که جلوی پای آدم را روشن می‌کند. نماز مرز بین نور و تاریکی است؛ خط قرمز بین سرزمین ایمان و کفر. نکند چراغ ایمانمان را جایی جا بگذاریم و وارد مرزهای تاریکی شویم که حتی علامت خطرهای کنار آن را هم نبینیم.





همیشه ثروتمند بمان!

وقتی کسی ثروتمند است و همه یک عمر روی او حساب کرده‌اند، یک دفعه سرمایه‌اش را ببازد و مال‌باخته شود، دیگر صفت ثروتمند در دنبالهٔ اسمش نمی‌آید و به او می‌گویند بی‌مایه. قبول داری این آدم تا مدت‌ها انگشت‌نمای خاص و عام می‌شود و همه او را به هم نشان می‌دهند که این همانی است که تا دیروز همه چیز داشت و حالا آه در بساط ندارد؟! حتی اگر از آن محله و شهر هم برود، ولی ماجرای او در حافظهٔ دوست و آشنا برای همیشه می‌ماند.

آدم اهل عبادت هم سرمایه‌داری است که اهل آسمان روی او حساب می‌کنند و مدام پس‌انداز دفت‌رچه زندگی‌اش را پر می‌کنند. حالا اگر از آن سرمایه‌ای که ذخیره کرده دست بکشد و بی‌خیال همه‌چیز شود و حساب بندگی‌اش را صفر کند، انگشت‌نمای اهل آسمان می‌شود. رسول خدا، که درود همه هستی بر او و خاندانش باد، فرموده است:

چه زشت است فقر بعد از ثروتمندی و زشت‌تر این است: بنده‌ای که خدا را عبادت می‌کرده آن را رها کند.





یک آدم به علاوه چند چیز



یک آدمی را طراحی کن برای ایستادن، نفس کشیدن، راه رفتن، خم شدن، غذا خوردن... ولی بدون سر و قلب و ریه. به نظرت این جناب آدم می‌تواند حتی یکی از کارهایی را که برایش لیست کرده‌ای انجام دهد؟

حالا لطف کن و قلب و سر و ریه‌اش را پس بده؛ ولی دست راستش را از او بگیر به علاوه پای چپش. هرچند آدم کاملی نیست ولی از پس خیلی کارها بر می‌آید.

این آخرین کاری است که باید بکنی. همه چیز را بگذار سر جایش فقط موهای سر و ابروها و مژه هایش را به او نده. باید انصاف داد این آدم فقط عنصرهای زیبایی را ندارد؛ ولی به خوبی می‌تواند از عهده تمام برنامه‌هایی که برایش چیده‌ای بر بیاید.

گاهی برای هضم یک حرف مهم از قدرت یک مثال استفاده

می‌کنند؛ مثلاً برای بودن یا نبودن تک تک اجزای نماز این تشبیه خوب جواب می‌دهد.

ارکان نماز یا همان پنج ستون اصلی آن شبیه همان آدمی است که بار اول تصور کردی که اگر آنها باشند نماز، نماز است و بدون آنها فقط کمی خم و راست شدن.

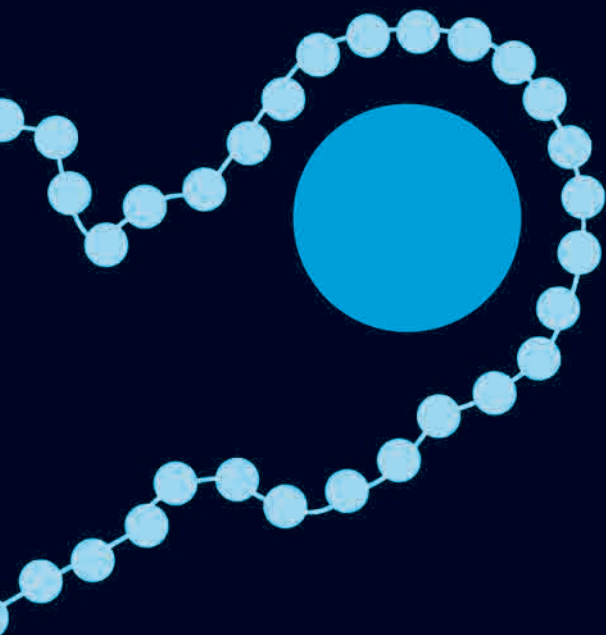
ذکر و تشهد و... هم شبیه همان دست و پای آدم است که بدون آن نماز ناقص است؛ ولی بالاخره نماز است و راه کامل کردن و جبران نقصش را هم نشانمان داده‌اند.

قنوت و بقیه مستحبات، نقش همان ابرو و مویی را دارد که نماز را زیبا و دوست‌داشتنی می‌کند.

حالا یک بار دیگر تو بگو در برابر کسی که احسن‌الخالقین است، کم‌کاری و بی‌هنری اشکال بزرگی نیست؟ بهترین‌ها همیشه شایسته بهترین‌ها هستند.



یک علامت پررنگ



خیلی وقت است آدم‌ها، دیگر بوی خاک نم‌خورده کوچه‌ها و کاهگل دیوارها را حس نمی‌کنند؛ اما هنوز هستند آنهایی که از این بو، آرامش می‌گیرند. آرامشی که بیشتر شبیه یک علامت است. اصلاً خاصیت همه علامت‌ها همین است که به آدم نشان می‌دهد که این کار مهم است؛ آن قرار فراموش نشود.

اینکه به ما گفته‌اند کم‌کم، روزی ۳۲ بار صورتتان را بگذارید روی خاک، یعنی یک علامت پررنگ و مهم، شاید مهم‌تر از همه علامت‌های دیگری که دوروبرمان گذاشته‌اند. حتی بوی

این علامت برای ما آشناست. این علامت، یک نشانه است تا یادمان نرود ما از دل همین خاک هستیم، روی همین خاک زندگی می‌کنیم و دوباره مهمان همین خاک می‌شویم و در یک روز جهانی، از دل همین خاک بیرون می‌آییم تا برای همهٔ قرار و مدارهایمان حساب پس بدهیم.

علامت‌ها پررنگ باشند یا کم‌رنگ، باز هم یک علامت‌اند؛ علامت اینکه حرف‌های مهمی برای ما دارند؛ حرف‌هایی که اگر راحت از کنار آنها بگذریم شاید هیچ‌وقت توان پرداخت جریمهٔ آن را نداشته باشیم.



